جايگاه عقل در قلمرو دين

محمود خيراللهي1

چكيده

هدف اين مقال، بررسي و تحليل راه‏كارهاي حياتي دين و نقش آن در سرنوشت فردي و اجتماعي انسان و نيز جايگاه حساس عقل در قلمرو دين و نيز آسيب‏شناسي عقل و دين و رابطه آن دو با يكديگر مي‏باشد. آيا عقل و وحي حجت ذاتي دارند؟ مهم‏ترين پشتوانه اخلاق و وظايف انساني كدامند؟ اين نوشتار با رويكرد نظري نوعي هشداري است دردمندانه به رهبران دين كه در تفسير متون ديني و تحليل اصول و مباني عقيدتي و صدور فتوا و بيان وظايف شرعي، رهيافت‏هاي عقل را مدّنظر داشته باشند. برخي يافته‏هاي مهم اين مقاله عبارتند از: حجت ذاتي عقل و وحي، تعهد و ايمان فردي مهم‏ترين پشتوانه براي اخلاق و وظايف انساني است. سرانجام نويسنده در تلاش است تا بين دو رويكرد عقل‏گرايي و دين‏گرايي، تنش‏زدايي نموده و ميان آن دو آشتي برقرار كند.

كليدواژه ‏ها: عقل، وحي، دين، تعبّد، تعقّل، حسن و قبح عقلي، معجزه، سكولاريزم.

مقدّمه

موضوع «جايگاه عقل در قلمرو دين» از دير باز مورد توجه دين‏باوران و عقل‏گرايان بوده و پيرامون آن بحث‏ها و گفت‏وگوهاي فراواني به ميان آمده است؛ اما به دليل حساسيت بالاي اين موضوع، لازم است در اين زمينه تحقيق و كاوش بيشتري انجام پذيرد.

از آن‏رو كه عقل نقش بارزي در تقويت دين داشته و دين هم در ترويج تعقّل گام‏هاي مؤثري برداشته است، طبيعي است كه بين اين دو رابطه تنگاتنگي برقرار باشد. ولي چون دين گاهي موضوعاتي را مطرح مي‏سازد كه يا به طور كلي در دسترس و اختيار عقل نيستند و يا هر كسي توان هضم و ظرفيت آنها را ندارد، از اين‏رو، طبيعي است كه در ظاهر نوعي ناسازگاري بين عقل‏ودين‏احساس شود.

البته پايه و مباني دين بر عقل استوار است، ولي وقتي با عقل به عنوان كليد به درب ورودي اين بوستان رسيديم، از اين به بعد بسياري از مسائل در وادي دين، اصولاً غيبي بوده و در شعاع ديد عقل نيست. چه بسا اين مسائل مربوط به گذشته باشند؛ نظير مغيباتي كه تاريخ آن گذشته است2 يا پيش‏گويي‏هايي كه مربوط به آينده است و يا مسائل برزخ و معاد و ابعاد و مراحل مختلف اين حقيقت، و همچنين معجزاتي كه توسط انبياي الهي به وقوع پيوسته است. اينها همه از دسترس عقل خارجند و اصولاً اين‏گونه امور چيزي نيستند كه با عقل بتوان به ماهيت آنها پي برد، يا با يك فرمول عقلي، بتوان آنها را كليت بخشيد.

كدام عقل؟

هنگامي كه سخن از محوريت عقل و نقش و ارزش آن به ميان مي‏آيد به سرعت اين سؤال به ذهن انسان متبادر مي‏شود كه منظور كدام عقل است؛ عقل تك تك افراد يا عقل جمعي و كلي؟ روشن است كه منظور از عقل در

اينجا عقل فردي نيست، بلكه عقل نوعي و عقل جمعي منظور است؛ چراكه عقل‏هاي فردي ممكن است اسير هوا و هوس گشته و نتوانند قضاوت لازم را ارائه دهند. و باز پيداست كه منظور از اين عقل، عقل جزئي‏نگر نزديك‏بين هم نيست؛ يعني يك عقل مصلحت‏انديشي كه تنهاپيش پاي خود را ببيند و به جاي منافع آتي و آجل منافع آني و عاجل را در نظر بگيرد؛3 بلكه منظور عقل كلي‏نگرياست كه به چشم‏اندازهاي دور نظر افكنده و خيرخواهانه به آينده بشريت مي‏انديشد.4 اين عقل، عقل حس‏گرا هم نيست؛ زيرا چنين عقلي نسبت به غيب ناآگاه و بي‏اعتناست و چون آن را خارج از دسترس عقل مي‏بيند انكار مي‏كند. بنابراين، محوربحث در اينجا عقل جمعي است كه مي‏توان از آن به «عقل كلي انسان» تعبير نمود.

حجّيت عقل و وحي

حجّيت عقل و وحي ذاتي است، با اين تفاوت كه عقل ذاتا از خود مي‏جوشد و نمي‏توان گفت كه حجّيت آن از كجا نشأت گرفته است؛ زيرا اين كار مستلزم دور خواهد بود. اما حجّيت «وحي» چگونه است؟ مادامي كه وحي ثابت نگشته، در مباني تصوري و تصديقي وحي بايد از عقل استمداد نمود، ولي وقتي وحي به اثبات رسيد در آن صورت، وحي از آن‏رو كه از ساحت قدس الهي است حجت است. «يقين» نيز اين‏گونه است؛ يعني مادامي كه به اثبات نرسيده، بايد با استدلال و برهان به جست‏وجوي آن پرداخت، ولي وقتي انسان به يقين نايل گشت، حجّيت آن ذاتي است.

بدين‏سان، اعتبار عقلْ ذاتي و درون‏جوش است، ولي اعتبار وحي به مرجع صدور خويش بازمي‏گردد. عقل ناچار است با استدلال، مقايسه و دقت دروني بسنجد و انتخاب كند، ولي وحي چون از ساحت احديت است، حجت بوده و داراي اعتبار است.

تعارض عقل و دين

در اين زمينه، به ديدگاه‏هاي گوناگوني برمي‏خوريم كه شايسته بررسي و تحليل مي‏باشند. گروهي چنين تصور كرده‏اند كه جامعه بشري (همچون يك فرد) دوران طفوليت، كودكي، بلوغ و رشد را سپري نموده و مرحله به مرحله پيش مي‏رود و بر همين اساس، مسئله نياز به دين در فصل و دوره خاصي مطرح بوده و هم اكنون دوره آن سپري گشته است. به ديگر سخن، نياز به وحي مربوط به دوران طفوليت و كودكي بشر بوده و با ختم وحي، بشر نيز به بلوغ رسيده و نيازش از وحي به پايان رسيده است.

برخي نيز درصدد جداسازي عقل و دين برآمده و تلاش مي‏نمايند كه به طور كلي هرگونه معاضدت ميان اين دو حيطه را نفي كنند.

ظاهرا ابن رشد نيز به نوعي تمايز ميان دو قلمرو عقل و وحي قايل است و هر يك را واجد مرتبه‏اي از حقيقت مي‏داند. طبق اين رأي، گزاره‏هاي وحياني، با عقل فلسفي قابل درك نيستند و موضوعات فلسفي كه با تأمّلات عقلي ادراك مي‏شوند، محل اعتناي وحي نمي‏باشند.5

شكي نيست كه عقل و وحي دو منبع متفاوت هستند؛ يكي الهي و ديگري بشري كه از حيث‏زبان‏ولحن و محتوا و پيام با هم تفاوت‏هايي دارند. ولي آيا اين تفاوت‏ها به طور كلي قلمرو آن دو را از هم متمايز مي‏سازد؟

خلاصه و جان كلام اينجاست كه در دعوت به حق، با دو روش روبه‏رو هستيم: يكي روش انبياي الهي و ديگري روش استدلالي و منطقي. روش انبياي الهي نه تنها با روش استدلالي تضادي ندارد، بلكه درصدد تأييد روش استدلالي بوده و نارسايي‏هاي عقل را تكميل مي‏كند.

تنها فرقي كه هست عبارت از اين است كه پيغمبران از مبدأ غيبي استمداد مي‏جستند و از پستان وحي شير مي‏نوشيدند.6

متأسفانه پيروان مسيحيت نسبت به بعد عقلاني بي‏اعتنا بوده و فرض ايمان را با استدلال و برهان و بعد عقلاني سازگار نمي‏بينند.

در باب كم‏اعتنايي مسيحيت به بعد عقلاني و نظري ايمان، نوعي اجماع و توافق عمومي وجود دارد و در بياني صريح‏تر حتي مي‏توان گفت كه ايمان مسيحي آگاهي را مخلّ و معارض با خويش مي‏بيند، در حالي كه ايمان اسلامي آن را مساعد و موافق خود مي‏يابد.7

همين گرايش‏هاي افراطي در بُعد ايمان و فاصله گرفتن از معرفت و تعقّل در جهان مسيحيت، موجب برافروختن گروهي عليه دين، بدبيني نسبت به ايمان مذهبي، ضدّيت با تعقّل ديني، و گسترش سكولاريزم شده است.

بي‏اعت نايي ايمان مسيحي به معرفت، بعدها در دوره رنسانس و اصلاح‏طلبي و در واكنش به رسوخ آراء ابن رشد و كلام تومائي،8 به نوعي بدبيني و ضدّيت با تعقّل ديني منجر گرديد.9

علّامه مجلسي نيز به گونه‏اي استدلال‏هاي عقلي را ناديده گرفته و جست‏وجو در افكار و انديشه فيلسوفان را خلاف سيره انبيا و ائمّه هدي عليهم ‏السلام مي‏داند:

در سيره انبيا و ائمّه هدي عليهم السلام درنگ كن كه آنان اصحاب خود را به تلاش علمي و پژوهش فكري و جست‏وجو در كتاب‏هاي فيلسوفان و اقتباس از دانش زنديقان احاله نكرده‏اند، بلكه آنان را به اذعان به توحيد و ديگر عقايد، فراخوانده و سپس به تكميل نفوس در اثر اطاعت و بندگي خدا دعوت نموده‏اند.10

ايشان در عبارت ديگري مي ‏نويسد:

«ان زلال العلم لا ينفع الاّ اذا اخذ من عين صافية، ينبعث عن ينابيع الوحي والالهام، و ان الحكمة لا تنفع اذ لم تؤخذ من نواميس الدّين»؛11 علم و دانش نافع نخواهد بود، مگر آنكه از چشمه زلالي بجوشد كه از منبع وحي و الهام نشأت گرفته باشد و حكمت نافع نخواهد بود مادامي كه از پيشوايان بزرگ دين سرنزده باشد.

شگفتا! مگر نه آن است كه خود آن پيشوايان بزرگ مي‏فرمايند: «خذ الحكمة ممن اتاك بها وانظر الي ما قال و لا تنظر الي من قال» (حكمت و دانش را از هر كجا كه به تو روي آورد فراگير. نيك بينديش كه محتواي كلام چيست؟ و در اينكه چه كسي آن را بيان مي‏دارد هيچ مينديش)12 و مگر نه آن است كه پيامبر اكرم صلي‏الله‏عليه‏و‏آلهبراي تحقيقات و فناوري دانشجو اعزام مي‏فرمود تا فنون نبرد و ابزار كارزار را فرا گيرند؟ شكي نيست كه سرچشمه‏هاي وحي الهي و احاديث پيشوايان دين، بحر موّاجي از علوم و معارف را در رشته‏هاي گوناگون در اختيار بشر مي‏گذارد، ولي هرگز در همين فرامين مقدّس، علم نافع را به وحي و سخن انبيا و اوصيا منحصر نفرموده است، بلكه انسان‏ها را تشويق نموده كه به هر طريق ممكن، به سوي اين اقيانوس بي‏كران رفته و جرعه‏هاي علم و معرفت را بنوشند. و اصولاً اين پيامبر درون و عقل زلال انسان است كه بايد از بين دانش و معارف بيگانگان سره را از ناسره تشخيص داده و گزينش نمايد. «فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»؛13 (پيامبر!) كمال و سعادت را به بندگان شايسته من بشارت ده؛ هم آنان كه سخنان گوناگون را شنيده و بهترين آنها را گزينش مي‏نمايند.

آيا عاقلانه است كه كتابخانه‏هاي ما به روي بيگانگان باز باشد و پويندگان آنان در درياي بي‏كران دانش و حكمت اسلامي ما به غواصي بپردازند، ولي ما با اين‏گونه گرايش‏ها اجازه ندهيم كه پويندگان ما از درياي فكر و هنر ديگران صيدي داشته باشند؟!

نقش و ارزش دين

برخي در عقل‏گرايي افراط نموده و انسان را بي‏نياز از وحي دانسته‏اند. ايشان عقل را براي تأمين زندگي سعادتمندانه انسان خودكفا مي‏دانند.

محمّدبن زكرياي رازي معتقد بوده است كه با پيروي از عقل مي‏توان از هدايت نقل بي‏نياز گشت.14

اين گرايش افراطي، از ژرفاي نقش دين و پشتوانه نيرومندي كه در ابعاد گوناگون و از جمله در بعد معرفتي، براي انسان ايجاد مي‏كند، غفلت ورزيده است. از اين‏رو، توجه به نقش و ارزش دين ضروري مي‏نمايد.

هر انساني از دو نيروي عقل برخوردار است: عقل نظري و عقل عملي. آن نيرويي كه ما را به حق و فضيلت اخلاقي دعوت مي‏كند عقل عملي است. عقل عملي مقدّمات حكم خود را از احساسات دروني دريافت مي‏كند. غضب و شهوت خاستگاه احساساتي است كه در اولين مراحل زندگي به انسان دست مي دهد. اين احساس فطري، در نهايت به اختلاف و نزاع منجر مي‏شود. قدرت نطق و تعقّل و به طور كلي ادراك انسان كه يك توان قدسي است، در مراحل نخست، تنها به صورت استعداد و پتانسيل نهفته است و طبيعي است كه خروج از اين مرحله، نيازمند تربيت است. نتيجه آنكه وقتي فرد و يا جامعه‏اي تربيت درست را از دست بدهد جنگلي ساخته‏اند كه جز وحشي‏گري چيز ديگري در آن حكمفرما نيست، هرچند عقل و فطرت در نهاد آنان به صورت استعداد نهفته باشد. با اين وصف، آيا انسان از امدادهاي الهي و هدايت‏هاي وحياني بي‏نياز خواهد بود؟ از اين‏رو، درمي‏يابيم كه اين كمك‏هاي وحي است كه به ياري عقل مي‏شتابد و آن را كمال مي‏بخشد.15 عقل منهاي دين اندامي است كه روح ندارد و دين منهاي عقل نيز اندامي است كه چشم خود را از دست داده است. از اين‏رو، حفظ توازن در اين دو جهت ضروري است.

اگر مذهب غير از آن تلاش اصلي كه روح، با تمام قوا براي رستگاري خود و رساندن خويش به مبدأ اصلي به كار مي‏برد چيز ديگري باشد، معنايي‏نخواهد داشت.16

در اينجا بايد يادآور شويم كه «تعبّد» فرار از تعقّل و خردورزي نيست. اگر به نحو شايسته‏اي در تعبّد دقت شود، سر رشته تعقّل و خردورزي را به طور محسوس در آن مي‏يابيم.

اصولاً انسان به مقام عبوديت نمي‏رسد، مگر آنكه با پاي تعقّل اين مسير را طي كرده باشد و از سويي، بايد دانست كه بدون عبوديت بنيادين و استوار، دين‏داري ميسر نمي‏شود. بر خلاف تصوّر برخي، انسان با سرسپردگي و تعبّد به خدا، دچار غفلت نمي‏شود، بلكه تعبّد تعهدآور است و اصولاً هر چه تعبّد انسان به خدا بيشتر باشد تعهدش نسبت به وظايف‏افزون‏تر خواهد شد.

هر انساني در چشم‏اندازهاي دور به دنبال افق روشني مي‏گردد؛ خسته و فرسوده از زندگي دوري و مثالي، در جست‏وجوي چشمه زلالي است. در زندگي افراد بشر و تفاوت او با ساير حيوانات، سؤال‏هاي كلي و كليدي براي انسان مطرح است كه نه رهيافت‏هاي مادي و علم و فن روز پاسخي براي آن دارند و نه دريافت‏هاي فلسفه‏هاي رواني و اجتماعي. پس چه بايد كرد؟

از سوي ديگر، تدين و پايبندي مردم به دين براي دولت‏مردان نقش كليدي و سرنوشت‏سازي ايفا مي‏كند، به گونه‏اي كه دولت‏مردان مي‏توانند از اين سرمايه معنوي و احساس ديني در پيشبرد اهداف عالي خويش بهره وافر برند. بعكس، اگر دولت با دين هماهنگ نشود سقوطش حتمي خواهد بود.

اسپينوزا دين را پشتيبان دولت مي‏داند و به عقيده او، در يك جامعه ديني هيچ دولتي بدون پشتوانه ديني مشروعيت نداشته و دوام نخواهد آورد.17

تأثير ويژه ديگري كه هر انسان مذهبي در وجدان خويش مي‏يابد آرامش روح و روان در سايه آرمان‏هاي الهي و ربّاني است. انسان، به ويژه در هنگام عبادت و نيايش، احساس مي‏كند با مبدأ كل و فياض‏بخش هستي در ارتباط و اتصال قرار گرفته است. اين معنويتْ كيمياست و ژرفاي آن بر اهل فن ناپيدا.

مذهب عبارت است از رابطه يا معامله يك روح مضطر، در كمال شعور و اراده، باقدرتي مرموز18 كه احساس مي‏كند با آن قدرت بستگي داشته و سرنوشتش به دست اوست. اين ارتباط با خدا فقط از راه دعا و نيايش و نماز به درگاه او انجام مي‏پذيرد.19

در اينجا توجه به اين نكته ضروري است كه چنانچه سقف اعتقادي دين را بر پايه «آرام‏بخش بودن دين» بنا كنيم مرتكب خطاي فاحشي شده‏ايم. اصولاً پيش از هر چيز، پذيرش دينْ برهاني و عقلاني است. اگرچه يكي از فرايندهايي كه از تحليل ديانت به دست مي‏آيد آرامش روح و روان انسان است، ولي اين نكته از مزاياي دين به شمار مي‏رود نه از مبادي تصوري و تصديقي آن. ما هرگز نمي‏گوييم چون دين آرام‏بخش است بايد به آن اعتقاد داشت، بلكه بر اين باوريم كه چون رهيافت دين مطابق با براهين عقلي بوده و آن را سازگار با فطرت انساني خود مي‏يابيم بايد آن را پذيرا باشيم. بنابراين، تنها آرام‏بخش بودن دين مطرح نيست تا گفته شود صرف اعتقاد آرام‏بخش است، حتي اعتقاد به بت‏پرستي. يا اينكه عوامل ديگري‏نيزآرام‏بخش‏خواهدبودواختصاص‏به‏دين‏ندارد.20

نقش و ارزش عقل در قلمرو دين

عقل، اين كوه نور و اين بحر موّاج، هم مصباح ظلمات است و هم مفتاح مبهمات و هم دليل فلوات؛ هم عصاي راه است و هم طناب چاه و هم رشته وحدت؛ هم بال فرشتگان و هم براق فرهيختگان.

عقل گوهر است؛ يعني چيزي است كه همه واقعيات به وسيله آن و در ذات آن وجود و قوام مي‏يابند. عقل قوّه بي‏پايان است؛ يعني چندان نيرو دارد كه بتواند چيزي بالاتر از آرمان و بايستگي محض بيافريند. عقل محتواي بي‏پايان است؛ حقيقت و ذات همه چيز است. عقل ماده خويش را در خود دارد و آن را با كنش خود مي‏پرورد. عقل خود نگاهبان خويش بوده و موضوع كنش خويش است.21

با حق عظيمي كه عقل، اين گوهر ارزشمند، بر گردن انسان دارد نبايد لحظه‏اي از آن غافل بمانيم و مبادا وقتي از پلكان اين نردبان تكاملي بالا رفتيم، آن را به حال خود رها كرده و بدان بي‏اعتنا گرديم.

وحي الهي با ملاك‏هاي عقل سليم قابل بيان و تفسير است. ديدگاه اسلام، يا دست‏كم بخش عظيمي از اسلاميان، بر جاري بودن حسن و قبح عقلي در آموزه‏هاي وحياني است و حضرت رضا عليه السلام نيز مي‏فرمايند: احكام الهي، چه وجوب و چه حرمت، چه استحباب و چه كراهت، همه مبتني بر مصالح و مفاسد است و بر كسي پنهان نيست كه تشخيص مصالح و مفاسد با عقل سليم است.22

از اين‏رو، عقل در دين نقش بارزي ايفا مي‏كند، به گونه‏اي كه ملاك‏هاي عقلاني را بايد يكي از اركان دين‏شناسي برشمرد. تشخيص اهم و مهم، عسر و حرج و عناوين ديگري از اين نوع، با عقل و درايت انسان است، به گونه‏اي كه بدون توجه به معيارهاي عقلي، باب اجتهاد و بصيرت در دين بسته شده و باب تحجّر و جمود گشوده خواهد شد.

باب تزاحم، ملاحظه عسر و حرج و اضطرار و رعايت اهم و مهم و لاضرر و لا ضرار و بسياري از اصول ديگر فقهي كه ملحوظ در تشخيص احكام ثانويه مي‏باشند مبين وجود مصالح و ضامن ملحوظ داشتن و مرجّح دانستن مصالح عالي‏تر از سوي مجتهد به هنگام صدور حكم و فتوا مي‏باشد.23

قاضي عبدالجبّار بر اين باور است كه:

دليل بودن كتاب و سنّت و همچنين حجت بودن اجماع از طريق عقل به اثبات مي‏رسد. بنابراين، عقل در باب ادلّه مقام نخست را احراز مي‏نمايد.24

ميرداماد نيز در همين زمينه مي‏گويد:

سمعيات الطاف الهي است در عقليات؛ چون واجبات سمعيه مقرّب نفس است به واجبات عقليه، و امتثال واجب سمعي باعث و معين بر امتثال واجب عقلي است.25

ايمان اسلامي در سه بعد «معرفتي»، «عاطفي» و «ايماني» مورد تحليل و بررسي قرار مي‏گيرد. در نخستين گام، معرفت شرط است، ولي از جنبه معرفتي صرف فراتر رفته و با نوعي تعهد وخود سپاري و اراده همراه است. شهيد مطهّري در عبارتي رسا و كوتاه به دو جنبه آن اشاره مي‏فرمايند: «اقناع و عشق.»26

علّامه طباطبائي نيز ايمان را علم و التزام دانسته27 و استاد حكيمي نيز در الحياة ايمان قلبي را نتيجه عقل و عاطفه خوانده است؛28 همچنان‏كه اسلام براي همراهي با مقتضيات زمان، عقل‏گرايي، تحوّل‏پذيري، رعايت مصلحت و ملاحظه عرف را پيش‏بيني نموده است. در اينجا بجاست به بيان شمّه‏اي از متون اسلامي در ارزش عقل بپردازيم. البته رويكرد متون اسلامي به عقل و خرد بسيار گسترده است كه به اجمال به برخي از آنها استشهاد مي‏شود. نبي اكرم صلي ‏الله ‏عليه ‏و‏آله مي‏فرمايد:

«لكلّ شيئي دعامة و دعامة الدين العقل»؛29 براي هر چيزي ستون و عمودي مقرّر است و عمود دين عقل و خرد انسان به شمار مي‏رود.

برخي از متون اسلامي نيز درايت عقل و خرد انسان را سر و سامان‏بخشي ايمان و دين معرفي مي‏كنند. اميرمؤمنان عليه السلام مي‏فرمايد:

ـ «الدين لايصلحه الا العقل»؛30 دين را به جز عقل سامان نمي‏بخشد.

ـ «علي قدر العقل يكون الدين»؛31 به ميزان عقل دين نيز استقرار خواهد يافت.

ـ «الدين والادب نتيجة العقل»؛32 دين و ادب ثمره گوارا و شيرين عقل خواهد بود.

امام رضا عليه ‏السلام نيز مي‏فرمايد:

«لايعبأباهل الدّين ممّن لا عقل له»؛33 كسي كه از ديانت برخوردار بوده ولي عقل نداشته باشد، او را ارج و اعتباري نيست.

همچنين برخي از گزاره‏هاي روايي، نمودهاي اخلاقي را برخاسته از عقل و خرد انسان مي‏شناسند. در همين زمينه، به اجمال به چند مورد از سخنان اميرمؤمنان عليه السلام اشاره مي‏شود:

1. «يستدل علي عقل الرجل بحسن مقاله و كثرة وقاره»؛34 حسن سلوك در گفتار و بسياري وقار انسان، بيانگر عقل و خرد انسان خواهد بود.

2. «كيفية الفعل تدل علي كمية العقل»؛35 كيفيت و زيبايي رفتار نشانگر كميت و مقدار عقل و خرد انسان است.

3. «عليك بالسخاء فانه ثمرة العقل»؛36 خود را به جود و سخا مزيّن كن كه سخاوت ميوه گواراي عقل دورانديش و آينده‏نگر انسان است.

4. «التودد الي الناس رأس العقل»؛37 عنوان صحيفه عقل و خرد انسان مهرورزي و دوستي با مردم است.

5. «ثمرة العقل مداراة الناس»؛38 از ميوه‏هاي شيرين و گواراي عقل، مدارا و شرح صدر در برخورد با ديگران است.

در اين مرحله، مقايسه عقل و دين جالب به نظر مي‏رسد. باز از اميرمؤمنان عليه السلام چنين نقل شده است:

1. «العقل شرع من داخل والشرع عقل من خارج»؛39 عقل، شرع از درون وجود انسان است و شرع، عقل از خارج وجود انسان است.

2. «لا يوثق بعهد من لا عقل له»؛40 به عهد كسي كه عقل ندارد نمي‏توان اطمينان كرد.

3. «لاتثقن بعهد من لادين له»؛41 به عهد و پيمان كسي كه دين ندارد تكيه و اعتماد مكن.

4. «مَن كمل عقله استهان بالشهوات»؛42 كسي كه عقلش كامل گشته باشد شهوات و تمايلات نفساني را كوچك شمرده و از آن برحذر خواهد بود.

5. «صيانة المرء علي قدر ديانته»؛43 صيانت و مراقبت انسان به ميزان سرمايه ديانت اوست.

6. «افضل الناس عقلاً احسنهم تقديرا لمعاشه و اشدّهم اهتماما باصلاح معاده»؛44 برترين افراد در عقل و درايت بهترين آنها در تقدير معيشت است و همچنين جدي‏ترين آنان در همت گماشتن به اصلاح امور آخرت و معاد است.

7. «من رزق الدّين فقدر رزق خير الدنّيا والاخرة»؛45 كسي كه از سرمايه دين برخوردار است از خير دنيا و عقبي برخوردار خواهد بود.

از احاديث مزبور، قرابت و نزديكي عقل و دين كاملاً مشهود است؛ به ويژه كه در برخي از موارد دقيقا همان امري كه به دين نسبت داده شده به عقل نيز نسبت داده مي‏شود و بعكس.

آسيب ‏شناسي در وادي عقل و دين

همواره در طول تاريخ كساني بوده‏اند كه براي تحقق اهداف شوم خويش از دين استفاده ابزاري نموده و احساسات و شور مذهبي مردم را سوژه قرار داده‏اند.46 گروه‏هايي همچون خوارج، مرجئه، قدريه، جبريه و صوفيه مهم‏ترين اركان انحراف از مسير دين‏ورزي صحيح به شمار مي‏روند. هر يك از اين گروه‏ها با تعاليم و طريق خاص خود، نظام معرفتي اسلام را تجزيه و دين و اركان آن را مطابق اميال فرقه‏اي و گروهي خود معرفي كردند و به اين وسيله، زمينه انحراف در معرفت و معيشت مردم را فراهم آوردند.47

از جمله آفت‏هاي بزرگي كه ممكن است دين را تهديد كند التقاط‏گرايي عوام است. اين امر ممكن است موجب ضعف‏وسستي‏دراساس‏دين‏وموازين‏مسلم‏آن‏شود.

استعداد ذاتي دين‏ورزي عوام براي التقاط‏گرايي آفت عظيمي است كه ممكن است گاه به تساهل و تسامح درباره اصول دين و موازين مسلم نيز بينجامد.48

برخي با خيال خام خود دين را ناقص شمرده، درصدد تكميل آن برمي‏آيند و به بدعت‏گذاري در دين روي مي‏آورند. از اين‏رو، در سايه اين نحوه تلقّي، بسياري از اموري كه حقيقتا ربطي به دين ندارند وارد دين مي‏شوند و بسياري از امور ديني حذف يا ناديده گرفته مي‏شوند. به بيان روشن‏تر، راه براي نفوذ و ورود خرافات و اساطير بي‏پايه و اساس، به ساحت دين بازمي‏شود و با پشتوانه «افكار عمومي»، عوام به عنوان جزء در دين و زبان و حتي در آثار و تأليفات جا مي‏گيرد. اين مسئله گاهي چنان ريشه مي‏دواند و قدرت مي‏گيرد كه اگر كسي بخواهد درباره تاريخ پيدايش يا علل ايجاد آنها بحث كند به عنوان دين‏گريز و مرتد قلمداد مي‏شود!

گاهي نيز درصدد آشتي علم و دين برمي‏آيند و بسياري از آداب و مراسم را كه ربطي به دين ندارند وارد دين و احساسات مذهبي مي‏كنند. آنچه در غرب مسيحي براي ايجاد آشتي ميان علم و دين صورت گرفته بود، در حوزه دين‏ورزي عوامانه نيز رخ نمود. از اين‏رو، ناگزير به پذيرش بسياري از اصول و مراسم شد كه اگر به درستي در اين زمينه كاوش به عمل آيد مشخص مي‏شود كه ربطي به دين و اصول جهان‏بيني ندارند.

جمود و جهالت نيز دو بيماري خطرناكي هستند كه پيوسته سراغ دين مي‏آيند و موجب ركود و انحراف در دين مي‏شوند. چه بسا متحجّراني كه سد راه دين گشته و با جهالت خويش جلوي هر نوع شكوفايي در دين را مي‏گيرند و آسيب آنان كمتر از دانشمندان مغرض نيست.

دو بيماري خطرناك همواره آدمي را تهديد مي‏كند: بيماري جمود و بيماري جهالت. نتيجه بيماري اول توقف و سكون و بازماندن از پيشروي و توسعه است و نتيجه بيماري دوم، سقوط و انحراف است. جامد از هر چه نو است متنفر است و جز با كهنه خو نمي‏گيرد؛ هر تازه‏اي را فساد و انحراف مي‏خواند، ميان هسته و پوسته، وسيله و هدف، فرق نمي‏گذارد. از نظر او، دين مأمور حفظ آثار باستاني است. از نظر او، قرآن نازل شده است براي اينكه جريان زمان را متوقف كند و اوضاع جهان را به همان حالي كه هست ميخ‏كوب نمايد.49

يكي از آسيب‏هاي بزرگ در وادي دين‏شناسي، خرافه ‏گرايي است و از همين ‏روست كه مي‏ بينيم رويكرد پيامبران الهي و اهتمام شديد آنان در خرافه ‏زدايي و سوق دادن مردم به فهم و منطق و عقل سليم انساني است، هرچند ناچار بودند براي اثبات پيامبري خويش نمونه ‏هايي از معجزات و خوارق عادت را در معرض ديد مردم قرار دهند.

پيامبران كه مبناي رسالتشان بر غيب نهاده شده، بيش از ديگران مي‏بايست به معجزه دست بزنند؛ چراكه در ايمان مردم روزگارشان، اعجاز بيش از منطق و علم و حقيقت محسوس و مسلم، كارگر مي ‏افتاده است.50

و به دليل آنكه بشريت در عصر نبي اكرم صلي ‏الله ‏عليه‏ و‏آله به بلوغ فكري بيشتري رسيده است، بيش از معجزات و خوارق عادات بايد به فهم و عقل روي آورد.

در دل هر امتي كزحق مزه استروي و آواز پيمبر معجزه است. (مولوي)

از همين روست كه مي‏بينيم پيامبر اكرم صلي ‏الله‏ عليه ‏و‏آله نوعا از اجابت درخواست معجزه سرباز مي‏زند و مي‏كوشد با جهت‏دهي صحيح استعدادهاي مردم، فهم و عقل آنان را شكوفا گرداند.

پيامبر اكرم صلي ‏الله ‏عليه ‏و‏آله مي‏ كوشيدند تا كنجكاوي مردم را از امور غيرعادي و كرامات و خوارق عادت، به عقل و فهم جلب كند و جهت حساسيت آنان را از عجايب و غرايب به واقعيات و حقايق بگرداند.51

با اين بيان، اهميت تعبير زيبا و رساي پيامبر گرامي صلي ‏الله ‏عليه‏ و‏آله روشن‏تر خواهد شد كه فرمودند:

«يحمل هذا الدين في كل قرن عدول ينفون عنه تأويل المبطلين و تحريف الغالين و انتحال الجاهلين»؛52 در هر قرني افراد عادل و شايسته‏اي پيدا خواهند شد كه بار حراست از اسلام را بر دوش خواهند گرفت و از تأويل نابجاي اهل باطل و تحريف غاليان و ادعاهاي جاهلان، جلوگيري نموده و شر آنان را از سر دين كوتاه خواهند كرد.

البته به اين حقيقت نيز بايد اعتراف كرد كه تشخيص عقل نيز محدود و نارساست؛ يعني پر و بال عقل آن‏قدر گسترده و توانا نيست كه بتواند بر فراز قلّه‏هاي بلند به پرواز درآيد. ويل دورانت به اين حقيقت اين‏گونه اعتراف مي‏نمايد:

عقل آلت ناقصي است؛ مثل چشم و علم طب. ما از آن در حدود آنچه طبيعت و تقدير اجازه مي دهد مي‏توانيم به وجه احسن فايده برگيريم. شكي نيست كه غريزه، بعضي از امور را بهتر از عقل انجام مي دهد.53

اصولاً نبايد از عقل احاطه و اشراف كلي انتظار داشت. به همين دليل است كه مي‏بينيم در تحليل‏هاي عقلاني اختلاف فراواني وجود دارد؛ از جمله عناويني همچون: ربا، زنا، روابط آزاد دختر و پسر و نيز استفاده از ابزاري نظير تسليحات اتمي و شيميايي و مانند آن. همچنين آينده‏نگري نسبت به برخي از موضوعات «منظر اعلي وافق مبين» مي‏طلبد. به فرض كه بشر بتواند در زمان معاصر و يا در زمان محدودي با عقل و خرد، فرايندها را پيش‏بيني كند؛ ولي نسبت به آينده‏هاي دور چطور؟! پيش‏بيني فراگير نسبت به آينده دور براي عقل بسي دشوار، بلكه غيرممكن است، همچنان‏كه پيش‏بيني عقل نسبت به مناطق و نژادهاي گوناگون بسيار دشوار است. چه بسا شرايط اقليمي، نژادي و تاريخي در زمينه يك موضوعْ متفاوت باشد و عقل انسان نتواند به طور فراگير و گسترده با توجه به همه اين شرايط طرحي ارائه دهد.

اين پيش‏بيني‏ها مربوط به همين دنياي مادي و دنيوي است، چه رسد به دنياي برزخ و سراي قيامت. به راستي چگونه ممكن است عقل نشانگر واكنش رفتار انسان نسبت به هستي، برزخ و سراي آخرت باشد؟

از سوي ديگر، ممكن است بپذيريم كه عقل در برخي از موارد خودجوش بوده و به هر حال، هرچند به تدريج، بتواند به موضوعاتي دست يابد، ولي بايد توجه داشت كه وحي مي‏تواند به ياري عقل و خرد بشتابد و ره صد ساله و بلكه هزار ساله را يك شبه طي نمايد. براي مثال، مي‏توان به پديده‏هاي طبيعي اشاره نمود؛ از جمله حالت گاز و دخان داشتن و يا وجود جانداران ديگر در كرات آسماني و يا حرام و مضر بودن برخي از غذاها و مشروبات. اينها را مي‏توان به عنوان نمونه‏اي ذكر كرد كه دين از طريق وحي يك شبه در اختيار انسان قرار مي دهد، در حالي كه اگر انسان بخواهد با تجزيه و تحليل عقلي و يا با تجربه و وضع و رفع، بدان‏ها دست يابد، بايد صخره‏سنگ‏ها را در طول قرون متمادي طي نموده تا يكي از آنها رادريافت كند.

به راستي چه خدمت بزرگي از دين به بشريت شده است! مسائلي كه چه بسا بشر پس از ساليان دراز، با صرف انرژي بسيار و هزينه‏هاي هنگفت بدان دست مي‏يافت، گويي در طرفه‏العيني توسط پيامبران به بشر ابلاغ گشته و خداي سبحان از روي لطف و حكمت آن را در اختيار بشر قرار داده است.

تعقّل و تعهد

مشكل ديگري كه در صورت عقل‏گرايي متصور است، مسئله تعهد است. تعقّل منهاي دين تعهدآور نيست. حرمت شرعي با ممنوعيت عقلي تفاوت بسيار دارد. افراد با ديانت اين احساس را در ضمير خويش به نيكي درك مي‏كنند و در ژرفاي وجدان خويش مي‏يابند كه تعهدي كه نسبت به وظايف عقلي دارند هرگز قابل مقايسه با تعهدي كه نسبت به وظايف الهي دارند، نيست.

اگر كسي به راستي درصدد جلوه‏هاي انساني و جاذبه‏هاي شخصيتي خويش برآيد بايد به دور از غرور علمي حس مذهبي و عشق الهي را در خود تقويت نمايد.

كساني كه مي‏خواهند تا آنجا كه براي انسان ممكن است تعالي جويند، بايستي غرور فكري را ترك بگويند و حس مذهبي را در خود تقويت كنند. عشق به جمال و عشق به خالق را نمي‏توان همچون رياضي ياد گرفت؛ حس جمال جز به وسيله نفس جمال به دست نمي‏آيد. فقط روي بال‏هاي معرفت است كه روان آدمي مي‏تواند تعالي خود را به پايان برساند.54

هيجان‏هاي دروني، وجد و نشاط روحاني، در مناجات‏هاي نيمه شب، وصف ناشدني است و در عين حال، منشأ تحوّل روحي و تعالي روان مي‏شود. بازتاب اين تحوّل در شجاعت، وفا، خيرخواهي، فداكاري و ايثار خودنمايي مي‏كند وبه‏طورخلاصه،بالندگي‏سجاياي‏انساني را بايد در پرتو ايمان و نورانيت روان جست‏وجو كرد.

نيايش به آدمي نيروي تحوّل غم‏ها و مصايب را مي‏بخشد و هنگامي كه كلمات منطقي براي اميدواري نمي‏توان يافت، انسان را اميدوار مي‏كند و قدرت ايستادگي در برابر حوادث بزرگ را به او مي‏بخشد. دنياي علم از دنياي نيايش متفاوت است، ولي با آن متباين نيست، همان‏طور كه عقلاني با غيرعقلاني تبايني ندارد. اين كيفيات هر قدر هم كه غير قابل درك باشند بايستي به واقعيتشان معترف بود.55

مذهب سرمايه‏اي گران و اهرمي توانا در اختيار مربيان بشري قرار مي دهد تا نونهالان و نوجوانان را به وجدان تربيتي عالي‏تري مزيّن سازند.

ريمون بيچ مي‏نويسد:

قلب انسان بدون مذهب نمي‏تواند به سوي اخلاق بگرايد و اگر كسي بخواهد اصول اخلاقي را بدون مذهب بياموزد مانند اين است كه قصد كند پيكري زنده اما بدون تنفس به وجود آورد. ايمان و اعتقاد مشعلي است كه تاريك‏ترين راه‏ها را روشن مي‏كند و وجدان‏ها را حساس و بيدار مي‏سازد.56

چرا برخي هنگام بررسي ضرورت‏هاي جسماني از قبيل رعايت بهداشت و مصرف انواع ويتامين‏ها داد سخن مي‏دهند، ولي وقتي پاي ضرورت اخلاق و حس مذهبي به ميان مي‏آيد با شتاب و بي‏اعتنا از كنار آن مي‏گذرند؟

ضرورت حس اخلاق، كمتر از لزوم حس بينايي و شنوايي نيست. رشد غايي جسم و جان جز به كمك تزكيه نفس ممكن نمي‏شود. اين وضع فيزيولوژيكي و رواني هرچند كه به نظر جامعه‏شناسان امروزي غريب مي‏آيد، معهذا ركن ضروري شخصيت را مي‏سازد و همچون فرودگاهي است كه روان آدمي مي‏تواند از آن اوج بگيرد.57

عقل و معجزات

وقتي عقل خود را در برابر شگفتي ‏هاي كشف و كرامت اهل عرفان، مشاهده مي‏كند ـ نظير پيش‏گويي‏هايي كه يك عارف دارد و يا تصرف او در طبيعت و عالم تكوين، و يا مدتي مديد از خوردن و آشاميدن اجتناب نمودن ـ58 چگونه ممكن است كه عقل انسان آن را انكار كند؟ مگر نه آن است كه به وقوع پيوسته است؟ و «اقوي دليل بر امكان شي‏ء وقوع آن است» و چگونه عقل مي‏تواند به شگفتي و اعجاب در نيايد در حالي كه خود را برابر اين امور عاجز و زبون مي‏يابد؟! فراتر از اينها، وقتي عقل خود را در برابر معجزات محيرالعقول و شگفت انبياي الهي مشاهده مي‏كند، با گلبانگ رسا به كوچكي و نارسايي خود اعتراف مي‏كند كه ما كجا و اينان كجا؟

وقتي عقل مواردي همچون: «طوفان مهيب و به سلامت لنگر انداختن كشتي حضرت نوح عليه السلام »، «سرد و سلامت ماندن حضرت ابراهيم عليه السلام در درياي آتش»، «اژدها گشتن چوب و عصا در دست حضرت موسي عليه السلام »،59 «مرده زنده كردن حضرت مسيح عليه السلام با يك اشارت»، «معراج نبي اكرم صلي‏الله‏عليه‏و‏آله» و «شنيدن آيات قرآن، با آن فصاحت و بلاغت و محتواي عالي، از يك انسان مكتب نرفته و درس ناخوانده» و موارد گوناگون مشابه از معجزات ائمّه اطهار عليهم السلام را مورد تحليل و ژرف‏نگري قرار مي دهد، بسيار طبيعي است كه احساس كهتري و حقارت كند.

عقل و سعادت

يكي از مهم‏ترين مسائل در اين زمينه، تشخيص سعادت و كمال انسان است. دين به انسان بشارت داده كه بهترين راه سعادت را براي انسان به ارمغان آورده است. سؤال اين است كه تشخيص چنين موضوعي با كدام محوريت است؛ با محوريت دين يا با محوريت عقل يا با هر دو؟ اگر گفته شود كه تشخيص سعادت هم با خود دين است با محذور «دور» روبه‏رو خواهيم شد. در حالي كه مخاطب ضمني آيه «إِنَّ هَـذَا الْقُرْآنَ يِهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ»60 انسان عاقل است و به ديگر سخن، مخاطب عقل انسان است. در اين صورت، به عقل گفته مي‏شود سعادتي كه تو در جست‏وجوي آن هستي، دين به بهترين وجهي آن را تأمين خواهد كرد. بدين‏سان، اين عقل است كه سعادت انسان را تصور و تعريف نموده و به عنوان كمال انسان آن را تصديق مي‏نمايد.

حال تعريف سعادت را از عقل جويا مي‏شويم. گرچه از آيات قرآني و متون روايي و ديدگاه حكما و انديشمندان چنين برداشت مي‏شود كه دو سعادت براي انسان مطرح است: دنيوي و اخروي، و براي هر يك نيز معيارهايي تعيين شده است، ولي كانون بحث در اينجا «سعادت دنيوي» است. سؤال اين است كه تشخيص اين سعادت با كيست؟

ممكن است گفته شود همان‏گونه كه عقل نظري در تشخيص «هست‏ها» نارسايي دارد، عقل عملي نيز در تشخيص «ارزش‏ها»، و از جمله سعادت انسان، نارسايي خواهد داشت. گرچه عقل تا حدي سعادت انسان را درك مي‏كند، ولي همه ابعاد سعادت را براي همگان نمي‏تواند تشخيص دهد. البته ترديدي نيست كه عقل در تشخيص سعادت نقش نماياني دارد و آنچه از شرع نيز به ما رسيده، ارشاد به همان حكم عقل است. استاد شهيد مطهّري مي‏فرمايد:

سعادت و شقاوت داير مدار مصلحت است و تشخيص مصلحت كه امري است كلي و مربوط به مجموع قوا و استعدادها، كار عقل است.

خواجه نصيرالدين طوسي نيز نقش عقل در تشخيص سعادت را از قول حكما چنين نقل مي‏كند:

سعادت با عقل قرين گشته است؛ از اين ‏رو، به هر كس عقل عطا شد، او را بر اسباب و علل سعادت رهنمون خواهد گشت و كسي كه سعادت عطا شد، فراتر از آن غايتي و هدفي نخواهد داشت؛ چراكه سعادت هدف نهايي انسان است.61

اصولاً تعريف سعادت كار دشواري است و به همين دليل، هرگز درباره آن اتفاق نظر وجود نداشته است. حافظ مي‏گويد:

هر آن كو خاطر مجموع و يار نازنين داردسعادت همدم او گشت و دولت همنشين دارد.

ديگري مي‏گويد:

سعادت از امور چشيدني و رسيدني است... اگر چه مي‏توان از آن به زبان علمي نيز سخن گفت.62

علّامه نراقي در وصف سعادت چنين مي‏گويد:

سعادت رسيدن آدمي به كمال نهفته در سرشت خود است با حركت و فعاليت ارادي نفساني‏اش.63

اخوان الصفا نيز مي‏گويد:

سعادت بر دو نوع است: دنيوي و اخروي. سعادت دنيوي عبارت از اين است كه هر موجودي باقي بماند بر طولاني‏تر زمان ممكن، به بهترين حالات ممكن و تمام‏ترين نتايج، و سعادت اخروي آن است كه هر نفسي باقي بماند تا ابدالابدين بر بهترين حالات خود.64

خواجه نصيرالدين به نقل از حكما و انديشمندان، سعادت را در ابعاد ذيل ترسيم نموده است:

چهره زيبا، سلامت جسم، عمر طولاني، كثرت علم و دانش، رفاه مالي، خوشنامي، توانايي در برابر دشمنان و بهره‏مندي از وجود دوستان.65

افلاطون غايت اخلاق را رسيدن به سعادت مي‏دانست و سعادت را بالاترين خير براي انسان، و بالاترين خير انسان را به عنوان موجودي عاقل و اخلاقي، تربيت، رشد و پرورش صحيح و شادي و آسايش متناسب با كل زندگي مي‏انگاشت.66 ارسطو نيز سعادت انسان را از سه زاويه مورد مطالعه و بررسي قرار داده و چنين مي‏گويد: سعادت داراي سه بعد جسماني، روحاني و خارجي است. آن‏گاه سعادت در بعد جسماني را جمال، سلامت و قدرت، و در بعد روحاني، حكمت، عفت و شجاعت، و در بعد خارجي، مال، جاه و نسب، معرفي مي‏نمايد.67

با تحليل و ارزيابي نكات و تعريف ‏هايي كه درباره سعادت شده است بدين نتيجه مي‏رسيم كه چند اصل در سعادت و رستگاري مورد اتفاق نظر است: اخلاق شايسته، شخصيت متعالي، امنيت، رفاه اقتصادي، بهداشت، شادي و سرور و به طور خلاصه مهيا بودن زمينه شكوفايي استعدادهاي انساني.

هيچ خردورزي نيست كه موارد مزبور را از اركان سعادت به شمار نياورد. با اين وصف، آيا عقل و خرد حق دارد وظايف و دستوراتي را كه دين در راستاي سعادت انساني ارائه داده است، مورد ارزيابي و دقت قرار دهد، و در اين زمينه چون و چرايي داشته باشد؟ در اينجا نمي‏توان به صرف تعبّد اكتفا كرد و نمي‏توان نسخه دين و وظايف الهي را با نسخه طبيب مقايسه نمود؛ چراكه بيان مصالحي كه در اين‏گونه از امور نهفته است دست‏كم براي عموم تحصيل‏كردگان ما قابل درك است، ولي مسائلي كه يك پزشك بدان رسيده، تخصصي است و براي افراد ويژه‏اي قابل درك خواهد بود.

افزون بر اين، در وظايف ديني احيانا با اختلاف فتاوا روبه‏رو هستيم.68 با اين حال، چگونه مي‏توان مطمئن شد كه فتواي فقيه صددرصد همان دستور الهي است، به ويژه كه گاهي متضاد فتوا مي‏دهند و مسلم است كه يكي از دو ديدگاه خطاست. بنابراين، عقل حق دارد به چون و چرا بپردازد و اين نكته را مورد ارزيابي قرار دهد كه اين وظايف تا كجا در جهت كمال و سعادت انسان قرار دارد. البته بايد توجه داشت كه به طور كلي، معارف ديني گاهي مطابق با عقل و گاهي فراعقل است و هر چه هست عقل‏ستيز و عقل‏گريز نيست.

وقتي عقل در دين به جايي رسيد كه آينده آن را درست تشخيص نمي دهد و توجيه آن را به خوبي هضم نمي‏كند، بايد پذيرفت كه گاهي مطالب فراي عقل است و با پر و بال محدودي كه عقل دارد نمي‏تواند همچون شارع مقدّس به قله ‏هاي بلند پرواز كند و از چشم‏انداز قلل مرتفع آينده را درنوردد. از اين‏روست كه مي‏گوييم عقل نبايد به صرف نديدن و نجستن عقب‏نشيني كند و پاي گريز در پيش گيرد. گرچه در برخي موارد فراعقل روشن است؛ نظير هست‏هاي نظري؛ همچون معجزه، معراج و معاد و مغيبات. و طبيعي است كه عقل بايد سر خضوع فرود آورد.

اما در خصوص برخي از بايدهاي عملي كه دين دستوراتي صادر مي‏كند و عقل را به كاوش وامي‏دارد چه بايد كرد؟ عقل درصدد پژوهش و جواب قانع‏كننده‏اي است؛ چرا نماز؟ چرا روزه؟ چرا حجاب؟ چرا محدوديت روابط دختر و پسر؟ چرا ديه زن و مرد متفاوت است؟ چرا مضاربه حلال ولي ربا حرام است؟ چرا مرتد بايد اعدام شود؟ و سؤالاتي از اين دست. و يا: مهم چيست و اهم كدام است؟ فاسد چيست و افسد كدام است؟ اختيار چيست و اضطرار كدام است؟ در هر صورت، نمي‏توان در معارف الهي و وظايف ديني، از نقش عقل غفلت كرد و به صرف اينكه پاي دين در ميان است، معيارهاي عقلي را فراموش نموده، هر اعتقادي را بپذيريم و به هر كاري دست بزنيم؛ زيرا در آن صورت، روز به روز صف عقل‏گرايان از دين‏گرايان جدا گشته و سكولاريزم گسترش خواهد يافت. اين خطر را بايد جدي بگيريم و هر كجا به هر مسئله عقيدتي و آرماني رسيديم و نيز در معرض هر زمينه رفتاري قرار گرفتيم، تا توجيه عقلاني كافي نداشتيم جلو نرويم. از همين‏رو، بسيار بجا و شايسته است كه مراجع تقليد و فقهاي عظام ما وقتي بر كرسي فتوا مي‏نشينند، به سان مراجعه‏اي كه به منابع فقهي دارند، در عقلايي بودن فتاواي خويش هم دقت بسزا داشته باشند.

وقتي در رهيافت فقهي ما ساختن مجسمه ذي روح، حرام اعلام مي‏شود، آيا در اينجا به صرف تعبّد مي‏توان مردم را قانع ساخت؟ چرا اين هنر بزرگ، كه حتي براي معنويت مردم نيز مي‏تواند نقش‏آفرين باشد بايد كنار گذاشته شود؟ آيا با صرف مطرح ساختن خطر بت‏پرستي در اين عصر و زمان، مي‏توان جوامع بشري و به ويژه طيف هنرمند را قانع ساخت كه بايد از اين هنر صرف‏نظر شود؟

يا در بعد سلبي، وقتي سخن از مواد مخدّر همچون ترياك و نظاير آن به ميان مي‏آيد، احيانا گفته مي‏شود كه اين‏گونه موضوعات در عصر نبي اكرم صلي‏الله‏عليه‏و‏آله و در زمان ائمّه اطهار عليهم السلام وجود نداشته و بايد به قدر متيقّن اكتفا شود. مواد مخدّر چيزي نيست كه خسرانش بر هيچ انسان عاقل و خردورزي بارز و مشهود نباشد. آن‏گاه صاحب‏نظران ما در ترديد باشند كه آيا حرام است يا نه؟ چگونه است كه ما در مسائل بسيار جزئي‏تر69 با قاطعيت حرمت آن را اعلام مي‏نماييم ولي در اموري اين چنين كلي و روشن، هنوز در تأمّل و در خم يك كوچه‏ايم؟!

صلابت در دين

در اينجا منصفانه بايد به يك حقيقت اعتراف كنيم كه اگر قرار باشد به عقل آزادي و ميدان داده شود، به گونه‏اي كه پسند خود را در هر زمينه‏اي از عرصه دين دخالت دهد، با مشكل بزرگ ديگري روبه‏رو خواهيم شد و آن ويراني اساس دين و شريعت است.

با توجه به نزديك‏بيني و محدوديت عقل، اگر قرار باشد كه در هر شرايطي انسان دست به توجيهي بزند و خود را از قيد و بند شرع رها سازد، به تدريج بنيان دين ويران گشته و از سرمايه ايمان و تقوا چيزي جز مفاهيم ذهني باقي نخواهد ماند. براي مثال، چرا در شرايط بحراني خاصي نظير تصادف، از مجروحي كه با هزار درد و رنج و جراحت دست به گريبان است، خواسته شود، كه بايد نماز بخواني و مبادا قضا شود. در چنين حالتي آيا عقل مي‏تواند بر اساس اهم و مهم، نماز را به هنگام سلامت موكول نمايد؟ يا مسافري كه در هواپيما عازم حج و خانه خداست و در مسير راه امكان وضو گرفتن و پيدا كردن جايي براي نماز بسي دشوار است، آيا در اين شرايط نماز خواندن اولي است يا آنكه اجازه داده شود وقتي به مسجدالحرام رسيد در آن محيط وسيع و مقدّس در خانه خدا و مجاورت كعبه بايستد و قضاي آن را بجاي آورد؟

موارد مزبور و نظاير آنها، سؤال‏هايي هستند كه انسان در جست‏وجوي يافتن پاسخ آنهاست.

لازم است كه در جواب اين سؤال‏ها، به چند نكته نيك بينديشيم:

1. در انجام وظايف الهي قاطعيت لازم است.

2. اين موارد در زندگي انسان تنها يك بار نبوده و تكرارپذير است.

3. قانون و دستور بايد كلي باشد و موارد استثنا و نادر نمي‏تواند قانون كلي را نقض كند.

4. هوا و هوس در انسان مكّار و سركش است و مهار و كنترل آن در برابر جاذبه‏هاي گناه و معصيت بسيار دشوار است.

5. آمار به دست آمده در تحقيقات ميداني نشانگر اين حقيقت است كه تبه‏كاران نوعا با همين توجيهات به جرم و جنايت اقدام نموده و رفته رفته به مافياي حرفه‏اي و شيادهاي خطرناكي مبدل گشته ‏اند.

از اين‏رو، هر داور منصفي بايد بپذيرد كه اگر رويكرد انسان در دستورات آيين و شريعت به اين نوع از عقل‏گرايي‏ها باشد، ديري نمي‏پايد كه اساس دين ويران گشته و هيچ بنياني براي ايمان و تقوا باقي نمي‏ماند. اميرمؤمنان عليه السلام مي‏فرمايد:

«انّ المؤمن اخذ دينه عن ربّه و لم يأخذه عن رأيه»؛70 وظايف ديني خود را نه از نظر و سليقه شخصي خود، كه از ساحت قدس ربوبي بايد دريافت كرد.

بنابراين، قاطعيت در دين بايد حفظ شود و در آنچه واجب يا حرام است، ركوردها نبايد شكسته شود، وگرنه موارد مزبور مكرر اتفاق خواهد افتاد و به تدريج ابّهت دين شكسته شده و اصل دستور فراموش مي‏شود و چه بسا لحظه‏ها به ساعت‏ها و سال‏ها بدل مي‏شود و قطره‏ها به جويبارها و سيل‏ها مبدّل گشته و به درياها منجر مي‏شود كه در آن صورت، قابل كنترل و مهار كردن نيست و با اين ژرف‏نگري است كه انسان به ارزش صلابت در دين، كه مورد تأكيد قرآن حكيم و پيشوايان بزرگ اسلام است، واقف‏مي‏گردد. براي‏نمونه، در آيات‏ذيل دقت شود:

1) «خُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُواْ بِأَحْسَنِهَا»؛71 فرامين الهي را در كمال قوّت و جديت دريافت كن و امت خويش را دستور ده كه بهترين دستورات دين را با عزم راسخ به اجرا درآورند.

2) «خُذُواْ مَا آتَيْنَاكُم بِقُوَّةٍ»؛72 آنچه به عنوان دين و وظايف الهي به شما ابلاغ مي‏شود با قوت و قدرت دريافت نماييد.

احاديث ذيل نيز همين رويكرد را دارند:

الف. نبي اكرم صلي ‏الله ‏عليه ‏و‏آله مي ‏فرمايد:

«مثل المؤمن مثل سبيكه الذهب ان نفخت عليها احمرّت و ان وزنت لم تنقص»؛ مثل مؤمن متعهد مثل شمش طلاست كه اگر بر آن آتش برافروزند قرمز گردد، ولي هرگز از وزن آن كاسته نمي‏ شود.

ب. امام صادق عليه ‏السلام نيز مي‏فرمايد:

«ان قوّة المؤمن في قلبه و هو اشد في دينه من الجبال الراسية»؛73 قلب مؤمن بسي قوي و نيرومند است، به گونه‏اي كه مؤمن در دين خود از كوه‏هاي راسخ پايدارتر است.

ج. هنگامي كه از امام مجتبي عليه السلام درباره «مروّت» سؤال شد در جواب فرمودند:

«شحّ الّرجل علي دينه»؛74 انسان بايد بر ديانت خويش بسيار بخيل باشد (و به هيچ قيمت اجازه ندهد به دين و آرمانش لطمه‏اي وارد شود.)

نتيجه

منظور از عقل مورد بحث در اين‏گونه مباحث عقل كلي و جمعي است. عقل و دين به خاطر ويژگي‏هاي خاص خود از ديرباز دچار تنش بوده‏اند. تعهد ديني به مراتب فراتر از تعهد عقلي است و وجود معجزات بيانگر بارزي است در نارسايي عقل به بسياري از واقعيت‏هاي هستي. در تعريف «سعادت انسان» عقل نقش بارز و نماياني ايفا مي‏كند. از اين‏رو، لازم است كه وظايف ديني توجيه عقلاني لازم را داشته باشد. تعارض عقل و دين معركه آراء گوناگون و ديدگاه‏هاي متضاد است. دين اسلام نه تنها سر ستيز با علم و عقل ندارد، بلكه دستور اكيد اسلام در فراگيري علم و حكمت از هر كجا و از هر طريق ممكن است.

ديانت براي انسان به منزله روح براي يك پيكر به شمار مي‏رود. بر همين اساس، دين پاسخگوي پرسش‏هاي اساسي انسان خواهد بود.

يكي از شرايط اساسي براي دين‏داري، صلابت و قاطعيت در دين است. در متون اسلامي، بسياري از نكات اخلاقي را همان‏گونه كه به دين نسبت مي‏دهند، به عقل نيز نسبت مي‏دهند و همين نكته بيانگر رابطه تنگاتنگ عقل و دين است.

با وصف نكات مزبور، انتظار مي‏رود كه عقل‏گرايان به نقش حياتي و ارزش معنوي دين عطف توجه نموده و راه‏كارهاي بزرگ دين را در عرصه‏هاي عقل و انديشه از ياد نبرند و از اين سرمايه گران‏سنگ الهي، چه در تعقّل و خلّاقيت و چه در تعهد و التزام به وظايف عقلاني، غفلت نورزند، بايد بدين رهيافت توجه بليغ داشته باشيم كه سكولاريست‏ها پيوسته در آرزوي انزواي دين به سر مي‏برند؛ آرزويي كه تحقق آن نشانگر افقي بس تاريك و مبهم خواهد بود. فقهاي عظام و رجال دين و به طور كلي دين‏گرايان نيز نبايد از نقش عقل غفلت ورزند و بايد پيوسته معيارهاي عقلاني را در هر فتوا و هر حركت ديني و به طور كلي تعبد به وظايف الهي مدّنظر قرار دهند، به گونه‏اي كه احساس نشود در قلمرو فقه و فقاهت و دين و ديانت، عقل دست‏خوش نسيان و بي‏مهري قرار گرفته است، كه آن نيز خسارت بزرگي است و چه بسا صف عقل‏گرايان و دين‏گرايان را در فاصله دورتري از هم قرار خواهد داد.

پى نوشت ها

1 دانش‏آموخته حوزه علميه، كارشناس ارشد فلسفه و عضو هيئت علمى دانشگاه اصفهان.

2ـ براى نمونه، ماجراى اصحاب كهف، يا سخنانى كه فرعون لحظه هلاكت و غرق شدن ابراز مى‏دارد.

3ـ تو نبينى پيش خود جز دو سه گامدانه را بينى نبينى رنج دام

4ـ امام صادق عليه السلام : «العقل ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان» محمّدبن يعقوب كلينى، اصول كافى، 1381، ج 1، ص 16.

5ـ همان، ص 258.

6ـ مصطفى خليلى، «عقل در حكمت و شريعت»، كيهان انديشه71، ص 81.

7ـ عليرضا شجاعى زند، «آميزه عقل و ايمان در آموزه اسلام»، نقد و نظر، ص 242 و 244.

8ـ وجه تسميه «تومايى» به توماس آكويناس متأله ارسطويى قرن 12 برمى‏گردد و بر اين اعتقادند كه در كلام خداوند دو دسته حقايق وجود دارد: دسته‏اى كه فوق تعقل بشرى است و ملتقاى ايمان و تعبد است و تنها از طريق كشف و شهود به دست مى‏آيد و حقايقى كه از طريق عقل بشرى هم قابل كشف هستند. براى تفصيل بيشتر ر.ك. عليرضا شجاعى زند، دين، جامعه و عرفى شدن، 1380، ص 109.

9ـ عليرضا شجاعى‏زند، «آميزه عقل و ايمان در آموزه اسلام»، ص 259.

10ـ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، بى‏تا، ج 5، ص 224.

11ـ همان، ج 1، ص 5.

12ـ مصطفى درايتى، معجم الفاظ غررالحكم، 1413، ص 1341، ش 1032. در اين زمينه، شواهد فراوانى وجود دارد كه براى اختصار تنها به يك مورد اكتفا نموديم و جالب آنكه بسيارى از اين‏گونه احاديث و روايات در بحارالانوار علّامه مجلسى نقل شده است. ر.ك. محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 2، ص 99.

13ـ زمر: 17و18.

14ـ غلامحسين ابراهيمى دينانى، ماجراى فكر فلسفى در جهان اسلام، 1379، ج 2، ص 62.

15ـ ر.ك. سيد محمّدحسين طباطبائى، الميزان، 1379ق، ج 2، ص 153.

16ـ ويليام جيمز، دين و روان، 1372، ص 155.

17ـ يوسف نوظهور، عقل و وحى و دين و دولت در فلسفه اسپينوزا، 1379، ص 290.

18ـ وقتى گفته مى‏شود «مرموز»، به اين معنا نيست كه يك مجهول و مجعولى است كه تخيّلات صرف آن را آفريده و از آن هيچ علامت و نشانه‏اى در دست نيست، بلكه بدين معناست كه آن حقيقت از جنس عادى و مادى اين جهان نيست و انسان نمى‏تواند به درستى كنه و عظمتش را درك كند. عجزت العقول عن ادراك كنه جمالك مناجات دوازدهم عارفان مفاتيح‏الجنان.

19ـ ويليام جيمز، دين و روان، ص 154.

20ـ سيدحميد حسينى، سايت www.kalaam.persianblog.com، مقاله «فايده دين»، 1382، ص 6.

21ـ ويلهلم فردريش هگل، عقل در تاريخ، 1350، ص 31.

22ـ عليرضا شجاعى زند، «آميزه عقل و ايمان در آموزه اسلام»، ص 250.

23ـ همان، ص 254.

24ـ غلامحسين ابراهيمى دينانى، ماجراى فكر فلسفى در جهان اسلام، ج 2، ص 69.

25ـ همان، ص 63.

26ـ عليرضا شجاعى زند، دين، جامعه و عرفى شدن، ص 245.

27ـ سيد محمّدحسين طباطبائى، الميزان، ج 18، ص 259.

28ـ محمّدرضا حكيمى و همكاران، الحياة، 1367، ج 1، ص 242.

29ـ ابوحامد غزالى، احياء علوم‏الدين، 1412، ج 1، ص 137.

30ـ مصطفى درايتى، معجم الفاظ غررالحكم، ص 745.

31ـ همان، ص 747.

32ـ همان، ص 29.

33ـ محمّدبن يعقوب كلينى، اصول كافى، ج 1، ص 51.

34ـ مصطفى درايتى و همكاران، تصنيف غررالحكم و دررالكلم، 1378، ص 250، ش 5195.

35ـ مصطفى درايتى، معجم الفاظ غررالحكم، ص 1364، ش 1332.

36ـ همان، ص 479.

37ـ همان، ص 1181.

38ـ همان، ص 337.

39ـ فخرالدين طريحى، مجمع‏البحرين، 1367، «عقل».

40ـ مصطفى درايتى، معجم الفاظ غررالحكم، ص 1169.

41ـ همان.

42ـ مصطفى درايتى و همكاران، تصنيف غررالحكم، ص 52.

43ـ همان، ص 86.

44ـ مصطفى درايتى، معجم الفاظ غررالحكم، ص 52.

45ـ همان، ص 29.

46ـ اميرمؤمنان عليه السلام مى‏فرمايد: «و تحتلبون الدنيادرّها بالدين و يشترون عاجلها بآجل الابرارالمتقين»؛ از دنيا با ابزار دين شير مى‏دوشند و دنياى نقد را بدل فرجام ابرار و پارسايان، و سعادت اخروى خريدارى مى‏كنند! نهج‏البلاغه، بى‏تا، ن 33، ص 406.

47ـ ر.ك. زاهد ويسى، «دين‏ورزى عامه و پيامدهاى آن»، كتاب نقد 40، ص 406.

48ـ همان، ص 63.

49ـ همان، ص 74.

50ـ هادى وكيلى، «خرافه‏پردازى؛ خاستگاه و نقد آن»، كتاب نقد 40، ص 85.

51ـ همان، ص 87.

52ـ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 2، ص 93.

53ـ ويل دورانت، لذات فلسفه، 1369، ص 38.

54ـ الكسيس كارل، راه و رسم زندگى، 1336، ص 102.

55ـ همان، ص 137.

56ـ محمّدتقى فلسفى، كودك از نظر وراثت و محيط، 1385، ج 2، ص 177 به نقل از: ما و فرزندان، ص 8.

57ـ الكسيس كارل، راه و رسم زندگى، ص 99.

58ـ ر.ك. ابن سينا، اشارات و تنبيهات، چ دوم، دفتر نشرالكتاب، 1403، المنظ العاشر 66.

59ـ عجبا و شگفتا! اين چوب خشك چه عصايى بود؟! به راستى، خداى سبحان چه قدرت عظيمى را در اختيار موسى بن عمران عليه السلام قرار داده بود؟! از يك‏سو، آن عصا، اژدها و ثعبان مبين مى‏شود «فالقيها فاذا هى حية تسعى» طه: 18 و از سويى، به دريا زده مى‏شود و آن را خشك نموده، راه عبور باز مى‏كند «اضرب بعصاك البحر...» (شعراء: 63) و از سوى ديگر، همين عصا به صخره‏سنگ زده مى‏شود و دوازده چشمه از آن جارى مى‏گردد «اضرب بعصاك الحجر...» (بقره: 60)!

60ـ اسراء: 9.

61ـ خواجه نصيرالدين طوسى، اخلاق محتشمى، 1339، ص 411.

62ـ رضا بايايى، سايت www.hawzah.net، مجله حديث زندگى 12، مقاله «زندگى با تو خوش است»، ص 3.

63ـ محمّدمهدى نراقى، جامع‏السعادات، 1383ق، ج 1، ص 36.

64ـ اخوان الصفا، رسائل، بى‏تا، ج 1، ص 246.

65ـ خواجه نصيرالدين طوسى، اخلاق محتشمى، ص 410.

66ـ محمود فتحعلى، «سعادت در فلسفه اخلاق»، معرفت 15 1374، ص 3.

67ـ طاليس ارسطا، اخلاق نيكوماخوس، 1356، ص 23.

68ـ در مسائل غير ضرورى ممكن است فتواى فقهاى عظام گوناگون، بلكه متضاد باشد.

69ـ براى نمونه، اگر غذايى متنجس باشد، هرچند آنكه مقدار نجس بسيار هم ناچيز باشد خوردن آن حرام است. نظير آب قليلى كه دست نجس در آن خورده است و نظاير اينها.

70ـ شيخ حرّ عاملى، وسائل‏الشيعه، 1391م، ج 18، ب 6 از ابواب صفات القاضى، ص 27، ص ح 2.

71ـ اعراف: 145.

72ـ بقره: 63.

73ـ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 64، ص 299.

74ـ همان، ج 11، ص 6.